

بررسی میزان تاثیر تفاوت های فردی و جنسی و فرهنگی و اجتماعی در روند تحصیلات و یادگیری

فاطمه نصرالهی¹، فرشته نوری²

¹ کارشناسی روان شناسی دانشگاه پیام نور خوی، آموزگار ابتدایی

Alikaya729@gmail.com

² کارشناسی ارشد آموزش ابتدایی دانشگاه آزاد نقده

Fereshtehnoori73619@gmail.com

چکیده

تحصیلات و یادگیری همواره به عنوان دغدغه مهم افراد و جامعه در سطح جهان بررسی شده است. تفاوت های فردی، جنسی، فرهنگی و اجتماعی از جمله عواملی هستند که می تواند تاثیر مهمی در روند تحصیلات و یادگیری داشته باشد. تفاوت های فردی مانند هوش، شخصیت، مهارت های ارتباطی و موهبت های خلاقیت می تواند نقش مهمی در تحصیلات و یادگیری داشته باشد. به طور مثال، افرادی که دارای هوش بالا هستند، ممکن است در دروس تحصیلی بهتر عمل کنند و در نتیجه موفقیت بیشتری داشته باشند. تفاوت های جنسی نیز می تواند تاثیر مهمی در تحصیلات و یادگیری داشته باشد. به طور مثال، دختران در برخی کشورها ممکن است با مشکلاتی مانند تبعیض جنسیتی در تحصیلات و یادگیری مواجه شوند. فرهنگ و اجتماع نیز می تواند تاثیر مهمی در تحصیلات و یادگیری داشته باشد. به طور مثال، فرهنگ آموزشی ممکن است در برخی کشورها به گونه ای باشد که افراد را از طریق حفظ حرفه های خاص، به جای توسعه مهارت های خلاقانه و ایده پردازی، آماده سازد. در نهایت، برای داشتن تحصیلات و یادگیری موفق، لازم است که تفاوت های فردی، جنسی، فرهنگی و اجتماعی را در نظر بگیریم و به این تفاوت ها با روش های مناسبی پاسخ دهیم.

واژه های کلیدی

تفاوت های فردی، تفاوت های جنسی، تفاوت های فرهنگی، تفاوت های اجتماعی، روند تحصیلات، یادگیری، عملکرد تحصیلی

مقدمه

وجود تفاوت های فردی در میان دانش آموزان از نظر هوش، شخصیت، استعداد، پیشرفت تحصیلی، وضعیت اقتصادی و اجتماعی و قدرت یادگیری مطالب و... یکی از مهمترین مسائلی است که معلمان در کلاس های خود با آن مواجه هستند چرا که معلمان به تجربه دریافته اند که شیوه برخورد و پیروی از یک روش تدریس خاص نمی تواند برای همه دانش آموزان به طور یکسان مفید باشد. در ادبیات کهن سرزمین ما نیز مساله تفاوت های فردی در هر دوره ای مورد توجه بوده و انجام هر کاری را به هر کسی محول نمی کردند و از همه کس نیز انتظارات یکسانی نداشتند، مدرسه، کارخانه صنعتی نیست که دارای تولیدات یکسان و هم شکل باشد. دانش آموزان در عالیق، استعداد و هوش، خالقیت، تجارب و نیازهای خاص روانی با یک دیگر تفاوت فاحش دارند. یکی از رساله های مهم وزارت آموزش و پرورش و معلمان، کشف استعداد های متفاوت دانش آموزان به گونه ای است که هر فرد به کمال مطلوب خود برسد و برای جامعه نیز مفید باشد. مشاهدات روزانه به آسانی نشان می دهد که دانش آموزان از نظر شکل ظاهری با یکدیگر تفاوت دارند. پس برای اینکه نشان دهیم که دانش آموزان یک کلاس به صورت آشکار با یکدیگر تفاوت دارند استفاده از ابزار متر برای اندازه گیری قد دانش آموزان و ترازو برای اندازه گیری وزن دانش آموزان است که این خود معیار خوبی برای نشان دادن تفاوت های فردی و ظاهری آن هاست. برای اکثر ما اتفاق می افتد که وقتی با دو دانش آموز دو قلوبی یکسان رو به رو می شویم، در تمیز آن ها از یکدیگر دشواری پیدا می کنیم چون از نظر شکل ظاهری مثل هم هستند. دانش آموزان نه تنها از نظر شکل ظاهری بدن و توانایی های جسمی تفاوت دارند، بلکه از نظر قابلیت های ذهنی نیز تفاوت های فاحشی دارند. مشاهده ی قدرت یادگیری دانش آموزان در کلاس اول ابتدایی، مقایسه ی زیبایی خط، استعداد های نقاشی، خواندن، نوشتن، حساب کردن، سرعت عمل، اجتماعی بودن و... به خوبی نشان می دهد که آن ها با یکدیگر تفاوت دارند. برای تشخیص این تفاوت ها می توان آزمون های بسیار دقیقی را به کار برد؛ آزمون های هوشی، استعداد، مهارت های حسی، حرکتی، اجتماعی بودن و... همه این آزمایش ها تفاوت های چشم گیری را بین دانش آموزان نشان می دهند. هر صفتی را در نظر بگیریم و هر گروه بزرگی از کودکان را تحت آزمایش قرار دهیم خواهیم دید که قانون منحنی طبیعی در مورد آن ها صدق می کند. مثال از نظر هوش کودکان کانا، کالیو، کودن، مرزی، طبیعی، باهوش، پرهوش، و سر آمد خواهیم داشت، از نظر توانایی ها نیز نتایج به همین صورت خواهد بود. نه تنها دانش آموزان پسر با یکدیگر و دانش آموزان دختر با یکدیگر تفاوت دارند، بلکه بین پسر و دختر نیز تفاوت های زیادی وجود دارد. دختر ها در یادگیری برخی مسایل احساس راحتی می کنند، در عوض برخی مسایل دیگر را پسر ها راحت تر می آموزند. حال سعی می کنیم به علل وجود تفاوت های فردی بین پسران یا دختران از یک طرف و پسران و دختران از طرف دیگر اشاره کنیم، سپس به تفاوت های خانوادگی و فرهنگی دانش آموزان اشاره خواهیم کرد و در نهایت اثر این تفاوت ها بر یادگیری را مورد بررسی قرار خواهیم داد. تفاوت های فردی بر دو گونه اند: الف) تفاوت های بین فردی تقسیم بندی شاگردان فقط بر حسب سن آنان در کلاس های مختلف، دال بر همگن یا یکسان بودن توانایی ها و نیازهای خاص آنان نیست. دانش آموزان نه تنها از لحاظ مشخصات ظاهری، بلکه از نظر خصوصیات اخلاقی، هوشی و روانی نیز با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین اگر بخواهیم تمام دانش آموزان یک کلاس را با یک روش و به یک اندازه معین آموزش دهیم و انتظار داشته باشیم که تمام آنان مطالب یاد بگیرند، درست مثل این است که به پای دانش آموزان کفش هایی با اندازه یکسان بپوشانیم و انتظار داشته باشیم که همه آنها در این کفش ها به یک میزان احساس راحتی کنند و پاهایشان بدون هیچ گونه ناراحتی به رشد طبیعی خود ادامه دهد. همان گونه که مربیان اختلاف قیافه های انسانها را بدیهی می شمارند، باید تفاوت توانایی ها و نیازهای دانش آموزان را نیز طبیعی بدانند. معلم دانا و آگاه معلمی است که با توانایی ها و نارسایی های گوناگون شاگردانش آشنا باشد و درس هایش را طوری تنظیم کند که آنها بطور گروهی یا انفرادی متناسب با توانایی ها و قابلیت های خود پیشرفت کنند. ب) تفاوت های درون فردی افراد علاوه بر این که از نظر توانایی ها و مهارت های گوناگون با یکدیگر تفاوت دارند، این مهارت ها و توانایی ها در خود شخص نیز به یک میزان نیست. برای مثال فردی ممکن است در مهارت های دستی یا مکانیکی بسیار ورزیده و ماهر باشد ولی همین فرد در تفکر انتزاعی یا مجرد، ضعیف باشد. برعکس فردی ممکن است از لحاظ تفکر و اندیشه فوق العاده

قوی باشد ولی از نظر مهارتهای دستی یا وجود آوردن چیزی با دست هایش ضعیف باشد. مثال تفاوتهای درون فردی در حوزه آموزش بسیار زیاد است. فرض کنید دانش آموزی از نظر خواندن و نوشتن از حد متوسط کالس پایین تر است ولی همین فرد در ریاضیات قوی تر از حد متوسط است. عوامل موثر در تفاوت فردی الف) اثر توارث در ایجاد تفاوت های فردی برای شروع بحث درباره ی اثر توارث در ایجاد تفاوت های فردی، مخصوصا از نظر توانایی های ذهنی، بد نیست به آزمایشی که در مورد موش های آزمایشگاهی انجام گرفته است اشاره کنیم. تعداد زیادی از پژوهشگران، برای بهبود توانایی موش های آزمایشگاهی، در یادگیری ماز یاالبیرنت دست به آزمایشی زده اند که جنبه کالسیک پیدا کرده است. شیوه ی آزمایش به این صورت بود که ابتدا توانایی یک موش در یادگیری ماز را اندازه گرفتند یعنی آن ها را داخل ماز گذاشتند و تعداد خطاهایی را که مرتکب شدند تا ماز را بدون خطا طی کنند، شمردند. موش هایی که خطای کمی داشتند گروه باهوش و آنهایی که خطای زیادی داشتند کم هوش به حساب آمدند. افراد گروه با هوش را بین خود و افراد کم هوش را بین خود جفت دادند. بچه های آن ها را نیز وادار کردند تا ماز را یاد بگیرند آن ها را نیز به دو گروه تقسیم کردند. گروه با هوش و گروه کم هوش. گروه با هوش خطای کمی داشت و گروه کم هوش خطاهای زیادی داشت. باز هم با هوش ها را بین خود و کم هوش ها را بین خود جفت دادند این کار را تا نسل هفتم ادامه دادند نتایج نسل هفتم تفاوت های کامل آشکاری را نشان داد، یعنی فرزندان نسل با هوش خیلی راحت تر از فرزندان نسل کم هوش از ماز عبور کردند با این که برتری موش های باهوش در یادگیری ماز را نمی توان به همه ی انواع یادگیری های موش تعمیم داد و مخصوصا نمی توان نتایج حاصل از یادگیری بسیار ساده ی ماز به وسیله ی موش را به یادگیری های بسیار پیچیده ی انسان نیز تعمیم داد. این نوع آزمایش ها، ما را آگاه می سازند که نباید توارث بر توانایی ذهنی و ایجاد تفاوت های فردی نادیده بگیریم از آن جا که همه ی انسان ها یکسان نیستند از نظر توانایی های ذهنی مثل ویژگی های جسمی تفاوت ها را به نسل های بعدی خود نیز منتقل می کنند و در نتیجه تفاوت های فردی هم چنان ادامه می یابد روش مورد استفاده درباره ی موش ها بنا به دالیل اخلاقی، قانونی و عملی در مورد انسان کاربرد ندارد. بنابراین برای بررسی اثر توارث در ایجاد تفاوت های فردی انسان ها، الزم بود که روان شناسان فنون دیگری را به کار ببرند. مثال مطالعه ی روابط موجود بین عملکرد خویشاوندان، دوقلو های یکسان، دوقلو های عادی، فرزند خوانده ها و ... به عنوان مثال روان شناسان ضرایب هوشی افرادی که روابط خویشاوندی نزدیک یا دور داشتند، با هم یا جدا از هم بزرگ شده اند مورد بررسی قرار داده اند، اگر در این مقایسه ها توارث تعیین کننده ی هوش باشد، خویشاوندان، نزدیک، نسبت به خویشاوندان دور یا بیگانه، حتی اگر جدا از یکدیگر بزرگ شده باشند ضرایب هوشی مشابه تری خواهند داشت. بیش از 199 تحقیقی که در باره ی اثر توارث بر ضریب هوشی انجام گرفته است نشان می دهد که ضرایب هوشی دوقلو های یکسان (دوقلو هایی که از نظر توارث مثل هم هستند) حتی زمانی که جدا از یکدیگر بزرگ شده اند نسبت به سایر جفت ها، شباهت بیش تری نشان می دهند. ضرایب همبستگی بین دوقلو های عادی (دو قلو هایی که از نظر توارث مثل سایر فرزندان یک خانواده اند) بین خواهران و بین برادران و بین والدین و فرزندان خیلی کم تر از همبستگی بین نتایج دو قلو های یکسان است. همبستگی بین ضرایب هوشی اشخاصی که هیچ نوع رابطه ی خویشاوندی ندارند و جدا از یکدیگر بزرگ شده اند، صفر است. این پدیده تعجب آور نیست، چون آنها نه از نظر توارث و نه از نظر محیط هیچ اشتراکی ندارند. از آن جا که ضریب همبستگی برای پیش بینی است. بنابراین وقتی بین ضرایب هوشی و دوقلو های یکسان همبستگی بسیار بالایی را می بینیم و از طرف دیگر چون می دانیم که دوقلو های یکسان از نظر توارث تفاوت ندارند می توانیم از روی یکی، هوش دیگری را نیز پیش بینی کنیم و به اهمیت توارث در هوش رضایت دهیم. روش دیگر برای آشکار کردن آثار توارث بر توانایی های ذهنی این است که همبستگی های موجود بین فرزند خوانده با والدین حقیقی و والدین غیر حقیقی آن ها را مقایسه کنیم وقتی که کودکان در سنین خیلی پایین از والدین حقیقی خود جدا می شوند، می توان گفت که روابط نزدیک بین ضرایب هوشی آن ها و والدین حقیقی اثر توارث را منعکس می کند و روابط نزدیک بین ضرایب هوشی آن ها و والدین غیر حقیقی (ناپدری و نامادری) اثر محیط را منعکس می کند. تحقیقات بسیار زیادی که در این مورد انجام گرفته، نشان داده است که بین هوش کودکان و والدین حقیقی آن ها، در مقایسه با هوش کودکان و والدین غیر حقیقی آن ها همبستگی بسیار بالایی وجود دارد. ب) اثر محیط در ایجاد تفاوت های فردی. در مطالعات مربوط به اثر محیط در ایجاد تفاوت های فردی از استراتژی های متعددی استفاده شده است. در یکی از این مطالعات تنها سعی کرده اند شرایط تعیین ضریب هوشی را دستکاری کنند. می دانیم که ضریب هوشی به کمک آزمون های هوشی به دست می آید و در برخی موارد، موقعیت ارزشیابی می تواند تا اندازه ای تفاوت های اجتماعی - اقتصادی را توجیه کند. در یکی از مطالعات زیگلر (1998) آزمایشگران شرایط اجرای آزمون ها را طوری تغییر دادند که کودکان احساس آرامش و

راحتی کنند. بدین ترتیب که به جای سرد و خنثی بودن، سعی کردند خیلی خودمانی و دوستانه رفتار کنند. آن ها طوری عمل کردند که مطمئن باشند آزمودنی ها ابتدا دستور العمل ها را خوب می فهمند و بعد پاسخ می دهند. نتیجه این شد که اضطراب کودکان در برابر آزمون کاهش یافت و نتایج آن ها در مجموع 5 نمره بالاتر از گروه گواه، که در شرایط عادی تست شده بودند، شد. بنابراین تنها با مساعد کردن شرایط ارزشیابی برای همه دانش آموزان می توان فاصله ی تفاوت های هوشی آن ها را کم کرد. در واقع متفاوت بودن شرایط ارزشیابی نیز می تواند فاصله ی تفاوت های فردی را افزایش دهد. متفاوت بودن شرایط می تواند امکان خودنمایی توانایی ها را کم یا زیاد کند. به آزمایشی که درباره ی موش ها انجام شد بر می گردیم، به همراه همان آزمایش روان شناسان دو گروه بچه موش، که هم از والدین باهوش و هم از والدین کم هوش بودند جدا کردند یکی از گروه ها را در اتاقکی بزرگ کردند که پر از شن و ماسه، اسباب بازی های متعدد و دالان های پیچ در پیچ بود، به طوری که موش ها در تمام روز می توانستند بازی کنند و تجربه های متعددی به دست آورند. گروه دیگر را در یک اتاقک سیمانی و بدون هیچ وسیله ی سرگرمی بزرگ کردند. در سن بزرگ سالی وقتی آن ها را وادار کردند که عبور از ماز را یاد بگیرند گروه اول سریع تر از گروه دوم یاد گرفت. بنابراین اثر محیط بر توانایی های یادگیری به تأیید رسید. بدین ترتیب که چون موش های گروه اول تجربه های زیادی داشتند در یادگیری ماز بهتر موفق شدند. پس محیط خانوادگی و نوع تعلیم و تربیت نیز می تواند بر توانایی های ذهنی کودکان اثر بگذارد. کودکانی که مادران آن ها به مسایل عاطفی و کالسی حساس هستند، اسباب بازی های مناسبی را تهیه می کنند، مخصوصاً در دو سه سال اول خوب به آن ها می رسند، بعد ها ضرایب هوشی بالایی می آورند. سازمان دهی امنیت خانواده نیز با ضرایب هوشی بال در سنین پایین و پیشرفت تحصیل بال در سنین مدرسه رابطه دارد. خلاصه این که محیط خانوادگی عامل بسیار موثر در رشد توانایی های ذهنی کودکان است از آن جا که همه ی والدین آگاهی های الزم در مورد تعلیم و تربیت کودکان را ندارند و از آن جا که همه خانواده ها در یک سطح نیستند، بنابراین تفاوت های فردی بین کودکانی که در یک کلاس حضور دارند، هم چنان باقی خواهد ماند. در بحث قبلی دیدیم که دانش آموزان از نظر توارث با هم فرق دارند و در پاراگراف های بالا به اثر محیط در ایجاد تفاوت های فردی اشاره کردیم نه انسان ها از نظر توارث یکسان خواهند شد و نه محیط برای همه یکسان عمل خواهد کرد. بنابراین تفاوت ها هرگز امکان پذیر نخواهد شد. در چهار چوب یک کلاس می توان دامنه ی آن را کوچک تر کرد چیزی که بازده مربی را بالاتر می برد. حال که به علل وجود تفاوت بین کودکان پی بردیم. می پردازیم به علل وجود تفاوت بین دختر و پسر، تفاوتی که از اهمیت خاصی برخوردار است. تفاوت های روانی و جسمانی دانش آموزان در یک کلاس که دانش آموزان دارای مشترکاتی از قبیل سن، جنس، زبان، جامعه و... تفاوت های زیادی هم با یکدیگر دارند. این تفاوتها در سه نوع از شاگردان جلب توجه میکنند و البته منظور از تفاوتها همان تفاوت های روانی و جسمانی است. *گروه اول: در بین شاگردان یک کلاس عدهای هستند که به اصطلاح افراد بدون دردسر نامیده میشوند. که درس خوان و وقتشناس و بیآزار هستند، دوستان معدود و مانند خودشان دارند، سر بزیزند و حتی چندان سوال نمیپرسند، اما تکالیفشان را انجام میدهند. برای امتحان دلشوره زیادی دارند و هیچ رقابت قابل ملاحظه ای بین آنها دیده نمیشود. در هیچ گروهی عضو نمیشوند، چون فکر میکنند چیزی برای عرضه ندارند. آنها اوقات فراغت را درس میخوانند تا عقب ماندگی که رغم خود دارند، جبران کنند. *گروه دوم: عده دوم افرادی هستند، بسیار پر جنب و جوش و کمی هم خودخواه و خود مرکزین، هنگام ورود به کلاس سر و صدا راه میاندازند. تا معلم آماده درس گفتن بشود و یک دور کتابشان را دید میزنند و در طول درس معلم را یاری میدهند تا نشان دهند که پیش از او مطالعه کرده اند. نمرات متوسط است، اما هوشیار و زیرک هستند. غیر از کتابهای مدرسه به خواندن جمالت و داستانها علاقه نشان میدهند. آنها به نمرات شاگردان آرام و درس خواندن حسادت میکنند و البته به نوعی معتقدند که آنها درس نمیخوانند، بلکه همه چیز را حفظ میکنند. به نظر افراد این گروه سواد داشتن فقط حفظ کردن مطالب کتابهای درسی نیست. این افراد اهل ریسک کردن هستند. دوستان بسیار زیادی دارند چرا که جسور و سر زباندار هستند و بچهها چنین افرادی را دوست دارند. آنها حتی ممکن است برای جذب دوستان بیشتر سر جلسه امتحان افراد ضعیف را بوسیله تقلب یاری دهند. آنها دوست دارند نماینده کلاس بشوند، به هر بهانه ای وارد دفتر مدرسه میشوند، تخته را قبل از معلم پاک کرده و در ردیفهای اول مینشینند. گاهی به تقلید از بزرگترها اخبار هم گوش می کنند. آنها همیشه از لحاظ سر و وضع آراسته، تمیز و مرتب هستند. در گروههای نمایشی و سرود شرکت میکنند و دوست دارند قبل از همه انشائشان را بخوانند. حتی موقع معمولی صحبت کردن هم صدایشان بلند است. تعداد این افراد در کلاس زیاد نیست. *گروه سوم: عده سوم درست برخلاف عده اول میباشد. بنابراین ترجیحا آنها را افراد پر دردسر مینامیم. ردیفهای آخر کلاس با چنین افرادی آشناس. آنها دوستان بخصوصی دارند، دوستانی که برخلاف مقررات مدرسه لباس میپوشند و وضع و ظاهر خود را درست میکنند.

ظاهرا کالس درس ، معلم و نمره برای این افراد اهمیتی ندارد. آنها موضع قدرت خود را جای دیگری یافته‌اند. درس خواندن آنها اجباری است که از سوی والدین و شاید هم اجتماع بر آنها تحمیل شده است. مردود شدن و تجدید شدن نه تنها برای آنها سهمناک نیست، بلکه خیلی عادی مینماید. آنها به عنوان افرادی ناهنجار شناخته میشوند و این ، رفته رفته برای خود آنان نیز قابل قبول میشود. بنابراین به پرخاشگری و آزار و اذیت همکالسی ها و هم مدرسه ای های خود میپردازند و به این ترتیب همیشه عدهای از آنها شاکمی میباشند. با این حساب ترک تحصیل ، فرار از مدرسه ، گرایش به گروههای نامناسب ، بی بند و باری و... در بین این افراد به وفور یافت میشود. تفاوتی فردی در قالب تفاوتی جسمانی دانش آموزان تفاوت در قابلیت های کودکان: توانایی و قابلیت ، اصطلاحی کلی است. اگرچه بعضی از بچه ها را می توان در مجموع دارای توان بال و یا پایین ارزیابی کرد، اما اکثر کودکان در زمینه های به خصوصی نقاط ضعف و یا قوت ادراکی دارند. به همین دلیل ، تجزیه و تحلیل دقیق تر توانایی های ذهنی دانش آموزان مفید خواهد بود. قدرت تکلم: قدرت تکلم در همه افراد یکسان نیست. بعضی از افراد از لکنت زبان ، بعضی از صدای گرفته و تودماغی ، بعضی از تندگویی و بعضی از کند تلفظ کردن رنج میبرند. عدهای هم هستند که صدای رسا و گیرایی دارند، تلفظ کلمات را بطور صحیحی انجام میدهند. اما در هر صورت ، همه به نحو یکسانی در کالس سهیم هستند. یک فرد که صدای خوبی ندارد، یا موقع خواندن دچار مشکل میشود، نباید محکوم به سکوت شود، و معلم نباید در این مورد تبعیض قائل شود. اگر صدای یک فرد دلنشین و زیباست، نحوه تلفظ کسی که کلمات را میگوید و تندتند بیان میکند، نیاز به اصلاح دارد. معلم علاوه بر تشویق شاگردان در مورد تلفظ صحیح و فن بیان ، باید از مسخره شدن شاگردان مشکلدار توسط سایرین جلوگیری کند. ضعف بینایی: این ضعف عموماً بین افراد شایع است و گاه به علت بیتفاوتی والدین ، بسیاری اوقات ناراحتیهایی مانند تنبلی چشم ، ضعف دوربینی ، نزدیک بینی ، آستیگماتیسم ، انحراف چشم و ... را باعث میشود. اما یک معلم باید با تیزبینی افراد مشکلدار را تشخیص داده و موارد الزم را به خانوادهها هشدار دهد. مشکل شنوایی: این نوع ضعف معمول دیرتر از ضعف چشم احساس میشود. غالباً فردی که مشکل شنوایی دارد، تصور میکند اطرافیان آرام صحبت میکنند. این عامل به خاطر خجالتی که شاگرد از معلم دارد، به راحتی بیان نمیشود. و به آسانی قابل تشخیص نیست. ولی میتوان با دقت در امال نویسی و محاوره با او به این مشکل پیبرد و مراتب درمان را پیگیری کرد. تفاوت در قوای جسمانی: در یک کالس همواره افراد بلند قد و قوی بنیه احساس قدرت میکنند. آنها همکالسیهای کوتاه قد و ضعیف خود را تحقیر میکنند و به زور در هر کجا که دوست دارند مینشینند. به این ترتیب دانشآموزانی که جثه ضعیفی دارند و نمیتوانند با آنها مقابله کنند، به آخر کالس رانده میشوند. معلم در این مورد باید برخورد منطقی و صحیحی داشته باشد. اول باید به همه اطمینان بدهد که ردیف اول و آخر کالس در صورتی که آنها دانش آموزان ساعی و خوبی باشند، تفاوتی با هم ندارند. و بعد باید آنها را با ردیف کردن و نشان دادن تفاوتی قدشان برای جایگزین شدن در جای خود متقاعد کند. البته در صورتی که یک فرد بلند و یک فرد کوتاه قد دوست باشند ، جدا کردن آنها تاثیر عاطفی بدی ، روی آنها میگذارد. چپ دست بودن: موضوعی که متأسفانه چندان اهمیت به آن داده نشده است، چپ دست بودن عدهای از افراد است. تمام امکانات موجود در کشورها برای افراد راست دست تدارک دیده شده است. در یک کالس درس ، معلم باید تعداد چپ دستها را شناسایی کرده و صندلی مناسب برای این افراد سفارش دهد تا آنها نیز با مشکل مواجه نشوند. علاوه بر موارد فوق کودکان دارای مهارت های متفاوت از یکدیگر نیز هستند. مهارت هایی که مهم ترین تاثیر را در یادگیری کودک دارند، عبارتند از : مهارت های خواندن و نوشتن بعضی از کودکان در یادگیری خواندن و یا هجی کردن دچار مشکلات جدی هستند. مشکلات یادگیری خواندن می تواند به مرحله رمز شکنی یا تشخیص کلمات مربوط باشند. به علاوه کودکانی نیز وجود دارند که اگر چه رمز شکنی را به خوبی انجام می دهند ، اما مهارت درک مطلب ضعیفی دارند. و قادر به استخراج معنی از کلمات نوشته شده نیستند. از آنجا که اکثر فعالیت های مندرج برنامه درسی مصوب ، شامل خواندن مطالب نوشته شده ، می شود و از طرف دیگر کودکان موظف به نوشتن تمرینات و فعالیت ها نیز هستند، الزم است که برای بعضی از کودکان با توجه به نیازهای خاص آنها ، تکالیف جداگانه و با ماهیت متمایز مشخص شوند که به خواندن و نوشتن کمتری نیاز داشته باشند. مهارت های عملی و بدی این مهارت ها ، مهارت های فیزیکی را از حرکات ظریف گرفته تا حرکات کلی بدن ، شامل می شوند. مهارت های سازماندهی این مهارت ها می توانند بر کل ابعاد تحصیلی دانش آموز تاثیر بگذارند. باید بررسی شود که آیا دانش آموز قادر به سازماندهی فضای کاری خود ، رعایت توالی و اولویت برای کار و بکارگیری راهبردهای مناسب برای انجام تکلیف کار محوله به وی هست یا خیر. بر اثر افکار نو روسو آموزش و پرورش از حالت معلّم محوری بیرون آمد و به صورت شاگرد محوری درآمد یعنی آموزش و پرورش بر استعدادها و علائق هر کودک و هر سن تأکید گذاشت. <پسل> ستاره شناس آلمانی، پس از یک سری آزمایش نشان داد که هرکس معادله خاص خود را دارد و هیچ دو نفری نمی توانند به

برآورد کاملاً یکسانی از یک مساله برسند. چارلز داروین صراحتاً اعلام کرد که افراد یک نوع جاندار خصوصیات فردی متفاوت دارند. مؤثرترین گام برای توسعه روان شناسی تفاوت های فردی را فرانسویس گالتون برداشت. او با مطالعه افراد مشهور و تلاش در اثبات این که نبوغ ارثی است، بروجود تفاوت های فردی صحنه گذاشت. زمانی که او نبوغ را از طریق انحراف فرد از میانگین گروه اندازه گرفت، کاری غیر از اندازه گیری تفاوت های فردی انجام نداد. جیمز مک کین کتل با تهیه ۱۰ آزمون توانست تفاوت های دانشجویان خود را اندازه بگیرد و بالاخره گام مؤثر دیگر را آلفرد بینه برداشت که موفق به ساختن آزمون های روانی، به معنای امروزی کلمه شد این وسیله به روان شناسان اجازه داد تا بتوانند تفاوت های فردی کودکان را به طور عینی مورد مطالعه قرار دهند اصولاً هدف بینه از ساختن آزمون های هوشی، تشخیص تفاوت های فردی کودکان عقب مانده ذهنی از کودکان عادی بود. در واقع گام مؤثر در تشخیص تفاوت های فردی را بینه برداشت. به این ترتیب متفکران نام برده با ارائه ی نظرات جدید خود در فکر و اندیشه ی انسانها انقلاب به وجود آوردند. تفاوت های موجود در سازمان مغز دخترها و پسر ها این اجازه را می دهد که دختر ها از نظر استعداد های کلامی ، مثلاً خواندن املائی کلمات و تلفظ دقیق کلمات از پسر ها بهتر باشند . تجربه های روزانه و آمار هم ظاهراً این گفته را تایید می کنند دانش آموزان دختر خیلی بهتر از دانش آموزان پسر حرف می زنند انشا می نویسند . می خوانند به علوم انسانی بیش تر گرایش نشان می دهند و ... اما در فعالیت های تجسم فضایی مثل خواندن نقشه ی جغرافیا نقشه جاده ها تجسم اشیا در فضا هندسی فضایی پسر ها بهتر از دختر ها هستند . پسر ها بیش تر از دختر ها به آموزش دروس ریاضی فیزیک و مخصوصاً نقشه کشی علاقه نشان می دهند .

تفاوت های بنیادی موجود در سازمان مغز به هنگام بلوغ تحت تاثیر هورمون های جنسی قرار می گیرند هورمون های جنسی د دوره نوجوانی دختر و پسر را در جهت بلوغ جنسی سوق می دهد و آنچه در این رابطه بین بلوغ جنسی و رشد استعداد های شناختی و در نتیجه یادگیری است دختر ها معمولاً زودتر از پسر ها به بلوغ جنسی می رسند . مشاهدات نشان می دهد دانش آموزان که از نظر جنسی تاخیر دارند صرف نظر از این که پسر باشند یا دختر در مقایسه با آن ها که بلوغ جنسی زود رس دارند در یادگیری ریاضیات و درس های مربوط به تجسم فضایی پیشرفت خوبی دارند پسر هایی ک بلوغ جنسی زودرس دارند نسبت به پسر هایی که بلوغ جنسی دیر رسی دارند در دروسی که به استعداد کلامی نیاز دارند بهتر پیشرفت می کنند مثلاً در ادبیات شعر گفتن و شعر خواندن انشا و مقاله نوشتن استعداد خوبی نشان می دهند به نظر می رسد که بلوغ جنسی زودرس به رشد استعداد های کلامی کمک می کند در حالی که بلوغ جنسی دیر رس می تواند رشد استعداد های ریاضی و تجسم فضایی را مساعد کند بنابراین معلم نا آگاه یا والدین نا آگاه از این مسایل می توانند علل دیگری را حدس بزنند به سخن ساده تر زود رس یا دیررس بودن بلوغ جنسی نیز می تواند یادگیری و سرعت آن را تحت تاثیر قرار دهد

بین صفات شخصیتی و میزان هورمون تستوسترون نیز روابطی وجود دارد دختر هایی که ظاهراً حرکات پسرانه دارند و به یادگیری فعالیت های به ظاهر پسرانه علاقه نشان می دهند میزان تستوسترون آن ها خیلی بالاتر از دختر هایی است که به یادگیری فعالیت های به ظاهر دخترانه علاقه نشان می دهند دخترانی که تستوسترون بالایی دارند نسبت به آن هایی که تستوسترون پایینی دارند خود را حسور تر مبتکر تر خودمختار تر و یا دست و پا تر می دانند به سهن دیگر اعتماد به نفس و خویشتن پنداری آن ها قوی تر است و بدیهی است که یادگیری آن ها نیز تحت تاثیر این برداشت ها قرار می گیرد خلاصه این که زیادی تستوسترون با رفتار های به ظاهر مردانه و یادگیری های خاص مردانه ارتباط دارد

بین میزان تستوسترون و نیاز های شغلی نیز رابطه دیده شده است و دخترانی که تستوسترون بالایی دارند نسبت به آن هایی که تستوسترون پایینی دارند دوست دارند مستقل باشند دختر هایی که تستوسترون بالایی دارند تستوسترون بالایی دارند شغل وکالت را به پرستاری و معلمی ترجیح می دهند .

تا این جا دیدگاه زیستی درباره ی تفاوت های دختر و پسر را مورد بررسی قرار داریم حال به دیدگاه های روان شناسی درباره رشد این تفاوتها می پردازیم بسیاری از دیدگاه های روان شناسی مخصوصاً دیدگاه روان شناسی اجتماعی وجود تفاوت بین یادگیری دختر و پسر را به محیطی تربیتی نسبت می دهند برای تایید این گفته مشاهدات تحقیقات بسیار زیادی انجام گرفته است که در زیر به برخی از آن ها اشاره می شود

وقتی کتاب های فارس کلاس اول تا پنجم ابتدایی کسور خود را بررسی می کنیم که تعداد اسامی پسر یا مرد خیلی بیش تر از اسامی دختر یا زن است تعداد تصاویر دختر یا زن خیلی کمتر از تعداد تصاویر پسر یا مرد است

وقتی به محتوای کتاب ها توجه می کنیم می بینیم که نقش زن ها و مرد ها کاملا متفاوت است مرد ها بیشتر به کارهای سخت مثلا کار در کارخانه کشاورزی کارهای ساختمانی و ... اشتغال دارند . زن ها و دختر ها بیش تر به بچه داری تهیه غذا رخت شستن و جارو کردن و نظافت مشغول هستند .

هدف ما این نیست که بگوییم نویسندگان این کتاب ها عمدا تعداد اسامی پسر ها و مرد ها با تعداد تصاویر مربوط به پسر ها و مرد ها را گاهی ده برابر اسامی یا تصاویر زن ها آورده اند هر چه هست خوب یا بد دید یک فرهنگ را نشان میدهد این کتاب ها در همه خانواده ها وجود دارد حتی کودکان 3 و 4 ساله ی خانواده ها این کتاب ها را ورق می زنند عکس های آن ها و کارهای آن ها را نگاه می کنند حتی بزرگ تر ها برای آن ها شرح می دهند طبیعی است که بچه ها از همان ابتدا یاد می گیرند که فعالیت ها و زمینه های یادگیری دختر و پسر متفاوت خواهد بود آن ها نباید به کار های یکسانی علاقه نشان دهند و نباید چیز های مشترکی یاد بگیرند اغلب ما به این یادگیری های اولیه توجه نمی کنیم در نتیجه به محض ورود دختر یا پسر به مدرسه درباره توانایی های بالفعل آن ها پیش داوری می کنیم و آن ها را به توارث نسبت می دهیم

این تفاوت ها در ول کودکی چشم گیر تر می شود و به آن ها می آموزد که چه رفتار های متفاوتی باید داشته باشند و چه چیز های مختلفی را یاد بگیرند رفتار پدر و مادر درباره ی فرزندان خود تحت تاثیر رفتار هایی قرار می گیرد که خود درد دوران کودکی دیده اند در نتیجه این نگرش ها اغلب به صورت نا آگاه عمل می کنند و به دشواری تغییر می یابند .

مثلا در اکثر اجتماعات اجتماعی بار آوردن پسر خیلی سریع تر شدید تر از اجتماعی بار آوردن دختر انجام می گیرد پسر اغلب بیش تر از دختر ها تشویق و تنبیه می شوند بیش تر به داشتن جنب و جوش و رفتن به بیرون خانه تشویق می شوند به علاوه فشاری که بر پسر ها وارد می شود تا مثل مرد رفتار کنند و از داشتن خصلت های زنانه اجتناب ورزند خیلی متفاوت از دختر هاست در مقابل هر نوع رفتار دخترانه ی پسر ها عکس العمل شدیدی نشان می دهند دختر ها در پوشیدن لباس آزادی عمل دارند مثلا پوشیدن شلوار که طبق سنت ها به پسر ها و آقایان تعلق دارد نه تنها به پسر ها و آقایان تعلق دارد نه تنها برای دختر ها عیب شمرده نمی شود امام خیلی بعید به نظر می رسد که و مرد ها به همین آسانی دامن ببوشند . پوشیدن کفش های مردانه برای دختر ها و زن ها عیب شمرده نمی شود اما پوشیدن کفش پاشنه بلند برای پسر ها و مرد ها غیر قابل باور جلوه می کند آیا این نوع برخوردهای اولیه استعداد های مختلفی را رشد نمی دهند دختر ها و پسر ها را برای یادگیری های مختلف سوق نمی دهند ؟ چرا در اکثر خانواده ها تمایل به داشتن پسر بیش تر از تمایل به داشتن دختر است چرا؟ علت این است که آن ها پسر را با ارزش تر به حساب می آورند ونوعی پشتیبان خود می دانند بدیهی است که این نگرش اولیه اعتماد به نفس بیشتری به پسر ها می دهد آن ها را جسور تر کنجکاو تر و دستو پا تر بار می آورد این ویژگی ها توانایی های تحلیلی آن ها را نیز تحت تاثیر قرار میدهد نتیجه این می شود که ما چشم بسته به برتری پسر ها در خیلی از موارد حکم می کنیم

بررسی های انجام شده نشان داده است که در ایجاد تفاوت های یادگیری دختر و پسر در انجام دادن کار ها پدر بیش تر از مادر نقش دارد زیرا پدر بیش تر از مادر نقش دارد زیرا پدر بیش تر از مادر به نقش جنسی کودکان توجه دارد اگر یک پسر بچه با اسباب بازی های دخترانه بازی کند و با دختر ها همبازی شود مادر چندان حساسیت نشان نمیدهد اما پدر با جدیت ممانعت می کند پدر ها با نوزاد پسر خود بیش تر بازی می کنند و به اصطلاح خودمان کشتی می گیرند اما نوزاد دختر خود را نوازش می دهند و با او حرف می زنند پدر خیلی راحت به پسر خو دارندگی می زند اما دختر را به آسانی تنبیه نمی کند در برخورد با خلاف کاری های پسر و دختر نیز رفتار پدر و مادر کاملا متفاوت است در مورد برخی خلاف کاری های دختر ها هیچ گذشتی وجود ندارد اما در مورد پسر گذشت زیاد است .

نتیجه گیری

با توجه به اطلاعات موجود در مطالعات جامعه شناختی و روانشناسی تحصیلی، به نظر می‌رسد که تفاوت های فردی، جنسی، فرهنگی و اجتماعی به طور مستقیم بر روند تحصیلات و یادگیری تأثیر دارند. عوامل مؤثر بر یادگیری شامل هوش، شخصیت، خانواده، محیط زیست، فرهنگ و سیاست هستند. با این حال، برای مقابله با تفاوت های فردی و جنسی و فرهنگی و اجتماعی، می توان از روش های آموزشی مناسب استفاده کرد. به عنوان مثال، استفاده از روش های آموزشی چند فرهنگی، می تواند به افزایش همدلی و درک فرهنگی کمک کند و قادر خواهد بود تا بر تفاوت های فرهنگی و جنسی تأثیر بگذارد و در نهایت بهبود روند تحصیلی و یادگیری دانش آموزان منجر خواهد شد.

منابع

- گنجی حمزه : روان شناسی عمومی ، چاپ ششم (با تجدید نظر کلی) انتشارات دانا ، تابستان 1374
- گنجی حمزه : روان شناسی تفاوت های فردی چاپ پنجم ، تهران ، انتشارات بعثت ، چاپ ششم ، 1374
- ماهنامه پرورشی وزارت آموزش و پرورش